

کوتاه در باب رد شکایت ابطال مصوبه‌ی دست‌مزد ۱۴۰۲

مقدمه

افزایش تنها ۲۷ درصدی حداقل دست‌مزد سال ۱۴۰۲ در حالی بود که بنابر آمار اعلامی مرکز آمار، در سالی که گذشت تورم ۴۷.۷ درصدی را تجربه کردیم. همین مسئله باعث نارضایتی بخش‌های وسیعی از کارگران و زحمت‌کشان جامعه و اعتراض بسیاری از فعالین کارگری گشت. از این جهت بود که «حسین حبیبی»، از اعضای بلندپایه و باسابقه‌ی شوراهای اسلامی کار، شکایتی را ذیل عنوان «ابطال بخش‌نامه‌ی افزایش غیرقانونی دست‌مزد ۱۴۰۲ شورای عالی کار» مورخ ۱۴۰۱/۱۲/۲۹ از وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی ثبت کرد. اواخر خردادماه بود که مقامات دیوان عدالت اداری خبر از رد این شکایت دادند.

در این متن قصد داریم به رابطه‌ی دست‌مزد طبقه‌ی کارگر، طبقه‌ی سرمایه‌دار، دولت و تورم بپردازیم. اما بیایید تا پیش از آن بخش‌هایی از متن دادنامه‌ی حسین حبیبی را با هم مرور کنیم تا ببینیم این فعال کارگری چه آگاهی‌ای از موضوع مورد بحث داشته و به‌عنوان عضو شورای اسلامی کار چه درکی را میان کارگران ترویج می‌کند. این امر به ما کمک خواهد کرد تا پس از دستیابی به آگاهی راستین درباره‌ی تورم و نسبت آن با طبقات مختلف جامعه، جایگاه حبیبی، تبلیغاتش و شورای اسلامی کار را دقیق‌تر ارزیابی کنیم.

حرف حساب شورای اسلامی کار چیست؟

در بخشی از ادله، شاکی با جمع‌بندی قسمتی از دلایل شکایت خود این‌گونه نتیجه می‌گیرد: «بنابراین افزایش حداقل دست‌مزد سال ۱۴۰۲ به میزان ۲۷ درصد، موضوع بخش‌نامه‌ی ۲۹۶۱۳۷ شورای عالی کار با قاعده‌ی عدالت و انصاف و انسان‌مداری و خدامحوری، با قانون اساسی و قانون کار به‌ویژه با مواد ۶، ۸، ۴۱، ۴۸ و ۴۹ و مقاوله‌نامه‌های مزدی سازمان جهانی کار مغایرت داشته و باید ابطال شود.»^۱ شاکی هم‌چنین در بخش دیگری چنین نتیجه می‌گیرد: «... با این وجود افزایش ۲۷ درصدی حداقل دست‌مزد به‌علت

^۱ تمامی تأکیدات از نویسنده است.

آن که خیلی کم‌تر از میزان تورم اعلامی مرکز آمار می‌باشد در واقع نه تنها افزایشی در بر نداشته بل که با توجه به آزادسازی قیمت‌های کالا و خدمات، منجر به کاهش و کوچک شدن سفره‌ی کارگران گردیده که پدیده‌ی کاهش شدید قدرت خرید کارگران و افزایش هزینه‌های زندگی کارگران و بی‌انگیزه شدن آن‌ها در کارگاه و در نتیجه کاهش بهره‌وری و افزایش هزینه‌های تولید و خدمات و افزایش هزینه‌های جامعه و دولت و گسترش فقر و فحشا و دیگر جرائم اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی را در ام‌القرای مسلمین رقم خواهد زد.»

حبیبی هم‌چنین کارزاری را برای «درخواست ابطال بخش‌نامه‌ی غیرقانونی دست‌مزد سال ۱۴۰۲ شورای عالی کار» خطاب به «ریاست محترم دیوان عدالت اداری» و از طرف «کارگران ایران» ثبت می‌کند و در آن‌جا نیز می‌نویسد: «جا دارد دیوان محترم عدالت اداری بنابه تکلیف ملی، شرعی، انسانی و قانونی ضمن ابطال بخش‌نامه‌ی ۲۹۶۱۳۷ شورای عالی کار نسبت به دفاع و حمایت قانونی از جامعه‌ی کارگری که ۶۵ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند اقدام نموده و از شورای عالی کار وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی خواسته شود به فوریت و اورژانسی با توجه به افزایش لجام‌گسیخته‌ی تورم در سال ۱۴۰۲ که رقم ۴۹ درصد می‌باشد و کاهش شدید قدرت خرید و خارج از توان و خالی شدن سفره‌ی کارگران را به دنبال دارد، نسبت به ترمیم دست‌مزد کارگران در اولین جلسه شورای عالی کار با توجه به نرخ تورم و سبب معیشت وفق ماده ۴۱ قانون کار اقدام نمایند.»

به نظر می‌رسد از نظر حبیبی و شورای اسلامی کار، در ماجرای تعیین حداقل دست‌مزد، قوانین و معیارهای «عدالانه»، «انسانی»، «شرعی» و «منصفانه» ای وجود دارد که از روی "نادانی" و "درک غلط" از «مصالح جامعه و دولت» زیر پا گذاشته شده است. اکنون نیز نماینده‌ی شورای اسلامی کار با شکایت به "قوه‌ی عاقله‌ی قضائیه" از "بی‌تدبیری" اجزای دولتی خواهان برپایی دوباره‌ی «منفعت همه‌ی جامعه و دولت» است.

بسیار خب بیایید اکنون که دریافتیم حرف حساب امثال حبیبی در شورای اسلامی کار چیست به سراغ خود واقعیت برویم و در باب ماهیت تورم بپرسیم.

مثالی عام درباره‌ی تورم

جامعه‌ای فرضی را در نظر بگیرید که تنها از دو فرد الف و ب تشکیل شده است و حجم اقتصاد آن برابر است با تنها دو عدد سیب. فرض کنید دولت تنها دو هزار تومان پول چاپ کرده است و اکنون در دست هر شخص هزار تومان پول قرار دارد. بنابراین سهم هر فرد در این جامعه، یک سیب است و قیمت هر سیب هزار تومان. حال فرض کنید بدون تغییر حجم اقتصاد (یعنی حجم اقتصاد همان دو سیب باقی بماند) دولت دو هزار تومان دیگر پول چاپ کند. در این وضعیت کلاً چهار هزار تومان پول وجود دارد و دو سیب بنابراین قیمت هر سیب دو

هزار تومان می‌شود. در چنین شرایطی، تورمی ۱۰۰ درصدی به وجود آمده است. اما چه بلایی بر سر قدرت خرید الف و ب می‌آید؟ بستگی به این دارد که دو هزار تومان اضافه‌ای را که دولت چاپ کرده چگونه بین این دو نفر تقسیم کند. اگر این پول تازه چاپ شده بین دو فرد به طور مساوی تقسیم شود آن گاه پول در دست هر کدام دو هزار تومان و سهم هر کدام همان یک سیب خواهد بود. اما هر انحرافی از تقسیم مساوی پول چاپ‌شده باعث می‌شود سهم کسی که پول اضافه دریافت کرده است از اقتصاد افزایش یافته و درست به همان مقدار، سهم دیگری کاهش یابد. برای مثال اگر تمام دو هزار تومان به شخص الف داده شود او صاحب یک و نیم سیب می‌گردد و نصف سیب از کف شخص ب خارج می‌شود. در واقع در تورم هر قدر کسی به دست آورد یا ببرد فرد دیگری همان قدر از دست می‌دهد یا می‌بازد. اصطلاحاً در تورم بازی با جمع صفر رخ می‌دهد.

برنده‌ها و بازنده‌های تورم کیستند؟

اکنون می‌توان دریافت که اگر دست‌مزد پولی طبقه‌ی کارگر به اندازه‌ی تورم افزایش پیدا نمی‌کند و سهم طبقه‌ی کارگر از محصولات اقتصاد کاهش می‌یابد در واقع در جای دیگری و دسته‌ی دیگری، درست به همان میزانی که در اثر تورم محرومیت به طبقه‌ی کارگر تحمیل می‌شود، سهم‌شان از اقتصاد افزایش می‌یابد و منتفع می‌شوند. برای این که ببینیم چه کسانی برنده‌ی این بازی با جمع صفرند بیایید به سراغ یک گزارش و یک خبر منتشرشده در مدت اخیر برویم.

«محمد قاسمی»، رئیس مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی ایران، در هفته‌های اخیر در نشست‌ی گزارش داد: «بزرگ‌ترین ابرچالش اقتصاد ایران بنگاه‌هایی هستند که بدون رانت انرژی و تسهیلات ارزان بانکی نمی‌توانند زنده بمانند». دقت کردید! تسهیلات ارزان بانکی - یعنی پول نقدی که نرخ بهره‌ی بازپرداخت آن نسبت به نرخ بهره‌ی بانکی و تورم بسیار پایین است - در اختیار «بنگاه‌ها» یا همان صاحبان سرمایه قرار می‌گیرد.

خبر بعد منشأ این وام‌های ارزان را روشن می‌سازد: «آمارها نشان می‌دهد که به دلیل ناترازی بانک آینده، بدهی این بانک به بانک مرکزی روند صعودی داشته است، به طوری که در سال گذشته ۲۵ درصد از رشد پایه‌ی پولی، ناشی از اضافه برداشت این بانک از بانک مرکزی بوده است... بررسی‌ها نشان می‌دهد مهم‌ترین عوامل رشد پایه‌ی پولی در سال گذشته، رشد خالص بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی بوده است». به عبارت دیگر یک چهارم چاپ پول - به عنوان منشأ تورم - در سال ۱۴۰۱ فقط ناشی از استقراض یک بانک از بانک مرکزی بوده است.

اکنون معمای ما حل شده به نظر می‌رسد: بانک مرکزی پول چاپ می‌کند و این پول به صورت وام‌های ارزان از طریق بانک‌ها به دست سرمایه‌داران می‌رسد. از طرف دیگر دست‌مزد ده‌ها میلیون نفر از آحاد طبقه‌ی کارگر و

زحمت‌کش با اختلاف قابل توجهی کم‌تر از نرخ تورم افزایش می‌یابد. پس برنده و بازنده‌ی بازی با جمع صفر تورم مشخص شد؛ در یک سو طبقه‌ی سرمایه‌دار به‌عنوان پیروز و در سوی دیگر طبقات زحمت‌کش به‌عنوان مغلوب.

منابع جابه‌جا شده توسط تورم به کجا می‌روند؟

خالی از لطف نیست که با بررسی یک مثال نمونه‌وار ببینیم چگونه سرمایه‌داران این سرمایه‌ی به‌دست‌آمده از طریق تورم را خرج می‌کنند؛ نمونه‌ی بانک آینده و املاک لوکس.

در گزارشی می‌خوانیم: «... ارزش ۴۳ فقره املاک این بانک به بیش از ۲۴۵ هزار میلیارد تومان می‌رسد در حالی که مجموعه‌ی تسهیلات پرداختی شبکه‌ی بانکی به مواردی نظیر ساخت خودمالکی، مشارکت نهضت ملی مسکن، مسکن روستایی و حوادث غیرمترقبه (سیل، زلزله و...) طی دو سال اخیر فقط ۶۸ هزار و ۵۲۱ میلیارد تومان بوده است». به‌علاوه مطابق این گزارش، بانک آینده ۷۳ درصد از تسهیلات خود را به بخش مسکن و ساختمان اعطا کرده، اما نه به کارگران و زحمت‌کشان بی‌مسکن بل که صرف ساخت پروژه‌های لوکسی هم‌چون ایران‌مال و هتل روتلنا گردیده است. ایران‌مال ۱۹۳ هزار میلیارد تومان و هتل روتلنا ۲۱ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان ارزش‌گذاری شده‌اند. برای دریافتن عمق فاجعه بهتر است بخش‌هایی از گزارش هیأت کارشناس رسمی دادگستری را که آب از لب‌ولوجه‌شان برای این هتل مجلل آویزان شده بخوانیم:

«لابی طبقه‌ی سوم دارای کانتینر پذیرش مسافران و گردش‌گران با طراحی و دکوراسیون خاص، امکانات و تجهیزات لوکس، مبلمان باکیفیت، تزئینات و تابلوهای دیواری می‌باشد و کف آن نیز از سنگ و لاکاس با اوروبیکو به‌صورت ترکیبی و بعضی از قسمت‌ها بوک مچ اوروبیکو، پای ستون‌ها و قرنیز با سنگ اوروبیکو، بدنه‌ها گچ‌کاری با ابزارهای منظم و سنگ اوروبیکو با نقش و نگار طبیعی و دارای اتاق کودک و روف‌گاردن با چشم‌انداز رو به شهر و فضای سبز مزین به گل‌ها و درختچه‌های طبیعی و دو درخت زیتون ۶۰ ساله می‌باشد که جلوه‌ی خاصی به این طبقه داده است.» «فودکورت‌ها در طبقه‌ی دوم هتل با چیدمان و تجهیزات و عناصر تزئینی و نورپردازی مناسب با محیط و یک روف‌گاردن با چشم‌انداز طبیعی و روبه حرم مطهر امام رضا (ع) پیش‌بینی شده است.» «اکسسوری‌های کل هتل با برنده‌های ایتالیایی تأمین و موارد ثابت نصب و متحرک در انبار هتل موجود است.» «میز و صندلی‌های تالارهای طبقه‌ی ۱۷ محصول کشور ترکیه در محل تالارها چیدمان شده و قرار گرفته است.» «طبقه‌ی شانزدهم: مصالح استفاده‌شده در کف لابی و راهروها و پذیرایی و نهارخوری سنگ مرمر ارکید وایت سفید و سبز به‌صورت ترکیبی، کف سرویس‌ها سنگ مرمر اونیکس به‌رنگ سفید و صورتی و عسلی و کف اتاق خواب‌ها موکت و بدنه‌ی اتاق‌ها و راهرو چوب و گچ و کاغذ دیواری، بدنه‌ها سنگ مرمر اونیکس با ابزار کم‌ری و قرنیز و سقف‌ها با ابزار گچی و ابزار پیش‌ساخته.» «طبقه‌ی هفدهم: مصالح استفاده‌شده‌ی کف‌ها با سنگ مرمر

ارکید وایت و امپرادور و بدنه‌ها با چوب و سقف‌ها با ابزار گچی منظم و دقیق.» «طبقه‌ی هجدهم: مصالح استفاده‌شده کف‌ها سنگ استاتریوس و کررا و پارکت، بدنه‌ها گچ و چوب ترکیبی و بدنه‌ی سرویس‌ها سرامیک اسلب کررا و سقف‌ها ابزار گچی.»

به‌راستی هنگام خواندن این سطور انسان دندان خشم و نفرت به هم می‌ساید که چگونه در جامعه‌ای با این همه بی‌خانه‌مان و حلبی‌آباد و مساکن بافت فرسوده‌ای که هر دم امکان ریزش دارند، با ایجاد تورم از دست‌مزد میلیون‌ها زحمت‌کش ساکن در خانه‌هایی بی‌شبهت به یک مسکن حداقلی سالم، زده می‌شود و به سرمایه‌داران منتقل می‌شود تا چنین هتل‌ها و مال‌های مجللی را برای انگل‌هایی هم‌چون خودشان بسازند. و درنهایت هم کارشناسان رسمی دادگستری بیایند و با وقاحت و لحنی چندش‌آور در گزارش‌شان مدح و ثنای کعبه‌ی آمال‌شان، که روی فلاکت بی‌شمارانی زحمت‌کش ساخته شده است، را بگویند.

دولت در بازی تورم کجا می‌ایستد؟

همان‌طور که دیدیم دستگاه عظیم دولتی نیز در این جدال نیز تماماً سمت طبقه‌ی سرمایه‌دار می‌ایستد. چه آن‌گاه که نظام بانکی نقدینگی ایجاد شده را به سمت طبقه‌ی سرمایه‌دار هدایت می‌کند، چه آن‌گاه که شورای عالی کار با آن ترکیب مضحک همیشه سه‌به‌یک نماینده‌ی دولت، نماینده‌ی کارفرمایان و نماینده‌ی کارگران، افزایش دست‌مزد را زیر نرخ تورم تعیین می‌کند و چه آن‌هنگام که دیوان عدالت اداری شکایت برای ابطال این بخش‌نامه را با اعتمادبه‌نفسی وقیحانه و با اعلام این‌که: *قرار نبوده افزایش حداقل دست‌مزد برابر تورم باشد*، رد می‌کند. این امر بار دیگر ادعای تخیلی بی‌طرفی دولت و همگانی بودن آن را زیر سؤال برد. اگر جامعه پیشاپیش درون خود تضادی طبقاتی را حمل می‌کند، نمی‌توان انتظار بی‌طرفی دولت را کشید. دولت باید یا سمت طبقه‌ی کارگر بایستد یا سمت طبقه‌ی سرمایه‌دار و در جامعه‌ای سرمایه‌داری که طبقه‌ی سرمایه‌دار مالکیت تمام ابزار تولید را در دست دارد و دارای قدرت اقتصادی بی‌همتایی است، نمی‌توان انتظار داشت که دولت -یعنی قدرت سیاسی- با سرمایه‌داران -یعنی قدرت اقتصادی- گره نخورده باشد.

شورای اسلامی کار به چه درکی از جامعه دامن می‌زند؟

حال وقت آن است که به ادعاهای شورای اسلامی کار و حبیبی باز گردیم. ما نشان دادیم که تورم یک بازی برد-باخت با جمع صفر است. همین‌طور نشان دادیم که چگونه در وضعیت کنونی این طبقه‌ی کارگر است که بازنده بوده و طبقه‌ی سرمایه‌دار برنده‌ی بازی است. به‌علاوه گفتیم که جامعه‌ی سرمایه‌داری واجد تضادی طبقاتی است که پیشاپیش در آن بی‌طرف بودن دستگاه دولتی و قوانین و دستوراتش ناممکن است. دیدیم که

چطور این دستگاه لاجرم به عنوان قدرت سیاسی در هم تنیده با قدرت اقتصادی سرمایه داران خواهد بود و در جدال و تضاد مذکور، طرف ایشان را گرفته و خواهد گرفت. اینها درست عکس حرفهایی است که شورای اسلامی کار می زند. بیا بید به متن دادنامه باز گردیم. در آنجا خواندیم که افزایش حداقل دستمزد کم تر از نرخ تورم باعث «کاهش بهره وری و افزایش هزینه های تولید و خدمات و افزایش هزینه های جامعه و دولت» می شود. این در حالی است که دیدیم جامعه به دو طبقه ای تقسیم شده است که یکی از این تورم نفع برده و دیگری از آن متضرر می شود و دولت هم یک پارچه پشت طرف پیروز ماجرا ایستاده است. به علاوه، کاهش دستمزد حقیقی طبقه ی کارگر نه تنها به طور مستقیم هزینه ی دستمزد را برای سرمایه داران کاهش می دهد بل که باعث می شود زحمت کشان جامعه برای زنده ماندن حاضر شوند با شدت بیش تر و در شرایط وخیم تری به کار بپردازند. اگر با کاهش دستمزدهای حقیقی هم بهره وری افزایش یافته و هم هزینه های تولید کاهش می یابد پس دقیقاً حبیبی از این موعظه های معکوس به دنبال چیست؟ چگونه می توان در جامعه ای که دو منفعت متضاد وجود دارد از قوانین و قواعد عام صحبت کرد که در آن نفع همگان بر آورده می شود؟ در واقع حبیبی و شورای اسلامی کار سعی دارند به دروغ و با بیان این که بخش نامه ی مذکور به ضرر همه ی جامعه است تضاد طبقاتی درون جامعه را بپوشانند. تلاش آن ها در راستای تلاش دولت سرمایه داری برای فراطبقاتی جلوه دادن خود و قوانینش است. هنگامی که دولت دیگر نمی تواند ماهیت طبقاتی خود را بپوشاند و به روشنی به نفع سرمایه داران و به ضرر کارگران تصمیم می گیرد، شورای اسلامی کار به عنوان "نماینده ی کارگران" و در حقیقت به عنوان بازوی کارگری دولت، تصمیم دولت را نه ضد کارگران و به نفع سرمایه داران بل که از روی بی تدبیری و به ضرر تمام جامعه جلوه می دهد تا تضاد طبقاتی را بپوشاند. از همین روست که حل مسئله را به «قاعده ی عدالت و انصاف و انسان مداری و خدامحوری» و عمل دیوان عدالت اداری مبتنی بر «تکلیف ملی، شرعی، انسانی و قانونی» محول می کنند. اما تنها چیزی که در این میان برای طبقه ی کارگر می توانست گره گشا باشد اتفاقاً آگاهی از این تضاد و سازمان دهی قدرت طبقاتی خود برای عقب زدن طبقه ی سرمایه دار و دولتش است.